

نگاه خوارج به مسائل زنان و بررسی انتقادی آن

بدرالسادات علیزاده^۱

مژگان فولادی وندا^۲

چکیده

ظهور خوارج در اثنای نبرد صفین و تداوم آن، به شکل گیری و رشد مسائلی نو در عرصه مسائل مختلف دینی انجامید. طرح مسائل عقیدتی، سیاسی و اجتماعی در مورد حکم مرتکب گناه کبیره، اندیشه‌های سیاسی، آراء اجتماعی، عقاید مذهبی و مسائل زنان، موجب اختلاف و انشعاب خوارج به فرقه‌های متعددی از جمله ازارقه، نجدات، صفریه، اباضیه، واقفیه، اخنسیه و شبیبیه گردید. لذا برخی مسائل و بدعت‌ها در عقاید فرقه مختلف خوارج در مورد زنان، از جمله جواز و تحریم حکم سنگسار، و ازدواج و عدم زناشویی با کافر به ویژه در فرقه شبیبیه، مبهم باقی مانده و تنها درک و شناخت اندکی از آن وجود دارد. بنابراین، مقاله حاضر به این پرسش می‌پردازد که دیدگاه خوارج به ویژه شبیبیه درباره مسائل مختلف زنان چیست؟ (سؤال) به نظر می‌رسد خوارج مانند سایر مسائل دینی، دچار بدعت‌هایی فراوانی در مورد زنان شده‌اند. (فرضیه) مقاله می‌کوشد با عرضه دیدگاه‌های خوارج درباره زنان، شناخت عمیق‌تری از آنان در تاریخ اسلام پدید آورد. (هدف) نیل به این هدف، به شیوه تاریخی-تحلیلی دنبال شده است. (روش) حضور زنان در امور اجتماعی، حق زنان به امامت قوم و شرط هجرت در ازدواج با زنان، از جمله نتایج مقاله است. (یافته)

واژگان کلیدی

اسلام، حضرت علی(ع)، خوارج، زنان، شبیبیه.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور اصفهان - balizmoghadam@yahoo.com

۲. کارشناسی ارشد تاریخ تشیع دانشگاه پیام نور قم - m.fooladvand1391@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۲۵ تاریخ تأیید: ۹۳/۳/۲۳

جریان خوارج که نتیجه اعتراض به مسأله حکمیت در جنگ صفین بود، به سرعت به یک فرقه با تأثیرگذاری‌های منفی در تاریخ اسلام تبدیل شد. این فرقه نه تنها برای امام علی(ع) مشکلات زیادی ایجاد کرد، بلکه به یکی از چالش‌های بزرگ خلفای اموی و عباسی تبدیل شد. فرقه خوارج به تدریج در سراسر جهان اسلام گسترش یافت و به سبب اختلافاتی که بین سران و عقاید آن‌ها به وجود آمد، دسته‌ها و فرقه‌های مختلفی از خوارج در نقاط مختلف جهان اسلام، پدیدار شدند که نظریات و عقاید متفاوتی در مورد مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی و دینی از جمله در مورد زنان داشتند. بعضی از باورهای خوارج در مورد زنان شایان بررسی هستند؛ زیرا با مبانی سایر فرقه‌های اسلامی در تضاد کامل قرار دارند. البته باید توجه داشت، منابع موجود اعم از کتب تاریخ‌نگاری و ملل و نحل، نگاهی خصمانه و انتقادی به خوارج دارند. لذا دستیابی به یک شناخت کامل در مورد اصول و عقاید خوارج، با دشواری همراه است ولی با وجود این، با اتکا به همین منابع، تصویری نسبتاً گویا از باورهای خوارج و تاریخ آن‌ها از جمله در مورد مسائل زنان می‌توان دست یافت. بنابراین مقاله حاضر برای نیل به پاسخ و سنجش فرضیه، به بررسی مسائل مختلف زنان از دیدگاه خوارج در بخش‌های ذیل می‌پردازد:

الف) مسائل و نقش سیاسی زنان در قیام‌های خوارج در دوره بنی‌امیه

هر چند هسته اصلی خوارج در عصر حکومت امام علی(ع) (۳۵-۴۰ ق.) و در نبرد صفین شکل گرفتند، و بیش‌ترشان در جنگ نهروان به قتل رسیدند و این نبرد، ضربه مهلکی بر این فرقه وارد آورد، با این وصف، خوارج باقی ماندند. آنان با طرف‌دارانی که جذب نمودند، به یکی از جریان‌های مهم سیاسی- اجتماعی عصر امویان (۴۱-۱۳۲ ق.) تبدیل شدند. از آنجایی که خوارج همواره به دنبال ستیز با امویان بودند، بخشی از توان دولت اموی به سرکوبی این فرقه صرف گردید. خوارج نیز در مقابل، قیام‌های متعددی را بر ضد سلطه امویان به راه انداختند. آنان در دوره معاویه (۴۱-۶۰ ق.) و سایر حامیان بنی‌امیه، از دشمنان آنان بودند و جزء مخالفان فعال سیاسی- نظامی این سلسله به شمار می‌رفتند (اشپولر ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۰۶؛ قادری ۱۳۷۸: ۶۰). بدین ترتیب، خوارج در دوره بنی‌امیه، خطرناک‌ترین فرقه به شمار می‌آمدند.

از جمله مسائل سیاسی که در قیام‌ها و جنگ‌های خوارج به ویژه در دوره بنی‌امیه از

اهمیت ویژه‌ای یافت، حضور زنان در جبهه جنگ در کنار مردان خارجی بود. در واقع، یکی از ویژگی‌های مبارزه مسلحانه خارجیان، این بود که زنان در آن شرکت می‌جستند، لذا شور و غیرت زنان خوارج در جنگ امر مشهوری بود. از زنان معروف و فعال خوارج، می‌توان به «بلجاء بنت یربوع» یا «بثجاء» اشاره کرد. وی زنی غیرتمند و شجاع در پیروی از عقاید خوارج بود که جنایات‌های «عبیدالله بن زیاد»، حاکم اموی کوفه و بصره، وی را به ایراد خطبه‌های آتشین و تحریک‌کننده علیه او و بیدادگری‌هایش برانگیخت (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ج ۲: ۵۱۷؛ ابن ابی‌الحدید ۱۳۸۵، ج ۵: ۸۳).

خطبه‌ها و سخنرانی‌های بثجاء یا بلجاء بر ضد خلافت اموی، سبب عظمت او در نزد خوارج شد، زیرا این خطابه‌ها در مورد کشته شدن «عروه بن اودیه» برادر «ابوبلبل مرداس اودیه»، از خوارج بصره، توسط عبیدالله بن زیاد بود. فعالیت شدید وی، سبب شد تا هوادارانش او را از خطر ابن‌زیاد، آگاه کرده، بر حذر دارند. اما وی خود را از ابن‌زیاد مخفی نکرد تا خطر متوجه غیر او نشود. سرانجام ابن‌زیاد، وی را در سال ۵۸ قمری دستگیر کرد و پس از قطع دست‌ها و پاهایش، او را کشت و جنازه‌اش را به بازار بصره انداخت (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ج ۲: ۵۱۷؛ ابن ابی‌الحدید ۱۳۸۵، ج ۵: ۸۳). علی‌رغم قتل بلجاء یا بثجاء، تداوم فعالیت زنان علیه عبیدالله، بیان‌گر نفوذ و نقش سیاسی زنان در میان خوارج است. پیامد قتل این زن، خشم خوارج علیه ابن‌زیاد بود؛ زیرا قتل بلجاء در شخص ابوبلبل مرداس، بیش‌تر از قتل برادرش (عروه) اثر گذاشت، چون وی شاهد قتل این زن بود. اما به علت سخت‌گیری‌های معاویه و کارگزارش ابن‌زیاد، وی و دیگر خوارج نمی‌توانستند عکس‌العملی از خود نشان دهند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۱۳؛ ابن اثیر، ۱۴۰۸، ج ۲: ۵۱۸). پس از هلاکت معاویه، خوارج به فرماندهی ابوبلبل مرداس در بصره (سال ۶۰ ق) قیام کردند اما وی نیز توسط عبیدالله کشته شد و بدین ترتیب شورش ابوبلبل سرکوب گردید (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۱۴؛ ابن اثیر، ۱۴۰۸، ج ۲: ۵۱۸).

در مقابل شور و غیرت زنان خوارج، ابن‌زیاد که با این جسارت‌ها مواجه بود، می‌کوشید تا شور و حرارت زنان را که مشتاق شهادت در عرصه پیکار بودند، سرد نماید. او برای این کار، گیسوان زنان را از بیخ می‌کند (ولهاوزن، ۱۳۷۵: ۶۹). نمونه بارز آن، «ام حکیم» بود. وی در حدود سال ۷۱ تا ۷۶ قمری از زنان مشهور خوارج ازارقه، منسوب به نافع بن ازرق، بود که در صف سپاهیان «قطری بن فجاءه»، رهبر خوارج ازارقه بصره، می‌جنگید و شهادت را در عرصه جهاد، آرزو می‌کرد. علاقه وی به جنگ چنان بود که در هنگام نبرد،

بانگ بر می‌آورد که «از شستن و مالیدن روغن بر سرم خسته شدم! آیا کسی نیست که مرا از این عمل شاق نجات دهد؟» (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۰۷، ج ۶: ۶). بدین ترتیب، نقش و مسائل سیاسی زنان خوارج در دوره بنی‌امیه، تنها به شرکت در صحنه نبرد و ایراد سخنرانی، محدود نمی‌شد، بلکه شهادت در عرصه جنگ را نیز دربرداشت.

در میان قیام‌های خوارج که بیان‌گر حضور پرشور زنان و نیز همراهی آنان با خوارج در صحنه نبرد است، می‌توان به قیام «شبيب بن یزید شیبانی» در سال ۷۷ قمری اشاره کرد^۱ (بغدادی، ۱۳۵۸: ۶۸-۶۹). ابن اعثم، شمار زنانی را که در قیام شیبیب، حضور داشتند ۲۵۰ تن می‌داند که همگی دارای شمشیر بودند (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۸۷). آنان بخشی از نیروهای سپاهیان خوارج به فرماندهی شیبیب را تشکیل دادند و سبب افزایش قدرت وی شدند.

قیام «ضحاک بن قیس شیبانی» (۱۲۸ق.)، از دیگر مواردی است که به حضور و همراهی زنان در جنگ‌های خوارج را نشان می‌دهد. وی پس از درگذشت «سعید بن بهدل»، رهبر خوارج عراق، فرماندهی خوارج را بر عهده گرفت و خوارج صفریه نیز به او پیوستند و شمار آنان افزایش یافت. در این زمان، بنی‌امیه و کارگزاران آنان در عراق دچار اختلاف شدیدی شده بودند. بدین ترتیب، زمینه برای قیام ضحاک فراهم شد. وی به سوی عراق حرکت کرد. در جنگی که میان ضحاک و سپاه بنی‌امیه در «نخيله»، در نزدیکی کوفه، به وقوع پیوست، سپاه بنی‌امیه شکست خوردند و ضحاک بر کوفه مسلط گردید و قلمرو قدرت وی به «واسط» رسید؛ چنان‌که وی با آگاهی از شدت اختلافات داخلی میان کارگزاران بنی‌امیه به قصد تصرف واسط به آن‌جا رفت و با شکست سپاهیان بنی‌امیه بر آن‌جا تسلط یافت. تصرف واسط بر قدرت ضحاک افزود، به طوری که «عبدالله عمر» که داعیه حکومت عراق از سوی «سلیمان بن هشام بن عبدالملک» (۹۷-۹۹ ق.)، خلیفه اموی شام، را داشت، به همراه وی در مقابل ضحاک با او بیعت کردند. بدین ترتیب، کار ضحاک بالا گرفت و جمعیت بسیاری گرد او جمع شدند (ابن اثیر، ۱۴۰۷، ج ۳: ۴۴۰-۴۴۲).

در میان افرادی که به دور ضحاک جمع شدند، زنان بسیاری بودند که زره پوشیده و می‌جنگیدند (پطروشفسکی، ۱۳۵۴: ۶۶). پیوستن زنان به سپاه ضحاک، سبب افزایش

۱. به دلیل اهمیت این قیام در مورد موضوع امامت زنان خوارج، از شرح آن در این‌جا خودداری کرده، به بررسی آن در بخش آخر مقاله خواهیم پرداخت.

قدرت وی گردید، به گونه‌ای که اهل موصل که زیر فشار عاملان خلیفه اموی بودند، از وی دعوت کردند تا به شهر آنان برود. او نیز پس از درگیری مختصری با عامل خلیفه، آن شهر را در سال ۱۲۸ قمری به کمک مردم تصرف کرد ولی تصرف موصل موجب واکنش مروان (حک ۱۲۷-۱۳۲ ق.) آخرین خلیفه اموی شاخه مروانی شد که در این زمان در حال جنگ با مردم شهر حمص در سوریه بود. سرانجام ضحاک و سپاهیان بنی‌امیه، به فرماندهی مروان و فرزندش «عبدالله»، در محلی به نام «کفرتوئا»^۱ به نبرد شدیدی با یک‌دیگر پرداختند. در این جنگ، امویان بر ضحاک و پیروانش غلبه یافتند و آنان را کشتند. بدین شکل، قیام ضحاک نیز سرکوب شد (ابن اثیر، ۱۴۰۷، ج ۳: ۴۴۹-۴۵۰).

از جمله نتایج قیام ضحاک، می‌توان به حضور زنان خوارج و جنگیدن آنان در سپاه ضحاک و به تبع آن، افزایش قدرت و اقتدار ضحاک و سپس تصرف موصل اشاره کرد. به طور کلی مسائل زنان در نگاه سیاسی خوارج در دوره بنی‌امیه، سخنرانی، پوشیدن لباس رزم مردانه، همراهی با مردان در میدان نبرد و پیکار با دشمنان و سرانجام، نایل شدن به درجه شهادت بود.

ب) مسائل اجتماعی - مذهبی زنان از منظر فرق مختلف خوارج

هریک از این شاخه‌های منشعب از خوارج، به طرح مسائلی درباره جایگاه اجتماعی زن و نقش او به لحاظ مذهبی پرداختند. در ادامه، به بررسی آراء فقهی فرق مختلف خوارج در مورد مسائل مربوط به زنان به لحاظ اجتماعی - مذهبی خواهیم پرداخت:

۱. ازارقه

این گروه که از تندروترین و خشن‌ترین گروه‌های خوارج به شمار می‌روند، طرفداران و پیروان «نافع بن ازرق» بودند و به همین جهت به آنان، ازارقه گفته می‌شود. نافع دارای عقاید تندی بود و برای اثبات آن، به ظواهر آیات قرآن استناد می‌کرد؛ به طوری که درباره مخالفان خود معتقد شد زنان و اطفال مخالفان را هم باید کشت. هم‌چنین وی ادعا داشت برخی از عقایدش را از همسر خود گرفته است (اشعری، ۱۳۶۲: ۴۹؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۰۷، ج ۶: ۱۳۴). اخذ عقیده نافع در برخی مسائل از همسرش، می‌تواند بیان‌گر نفوذ و

۱. ابن العبری، محل نبرد ضحاک بن قیس با لشکریان اموی را در «مرج راهط» در دمشق می‌داند (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۱۵۱).

نقش مذهبی زنان خوارج باشد. اما این نقش سبب ایجاد بدعت‌های فراوان خوارج ازارقه به ویژه نافع در فقه اسلامی شد. در واقع، اختلافی که وی در میان خوارج پدید آورد، آن بود که شرط زناشویی برای زنان و مردان را هجرت به سپاه ازارقه می‌دانست. دلیلش آن بود که زنی از مردم یمن که مرید نافع بود، به همسری مردی از موالی درآمد ولی خاندانش او را سرزنش کردند (ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۰۹). زن در مقابل سرزنش آنان، به انکار پرداخت و سپس موضوع را با شوهرش در میان گذاشت و از ترس این که به همسری یکی از ملامت‌گران درآمد، به شوهرش سه پیشنهاد داد که یا به سپاه نافع بپیوندد تا هر دو در شمار مسلمانان در آیند یا او را پنهان سازد یا وی را به حال خود واگذارد. بنابراین، شوهرش او را به خود واگذاشت و برفت اما خاندان زن علی‌رغم میل او، همسری برایش برگزیدند که از خوارج نبود. مرد با آگاهی از این امر، طی نامه‌ای به نافع و شرح زناشویی خود با زنی از مریدان وی، تکلیف خود را پرسید. نافع در جواب گفت که وی اجازه همسری با آن زن را ندارد و آن زن نیز رخصت همسری با آن مرد را ندارد، زیرا هیچ کدام هجرت نکرده‌اند. «واجب است که ابتدا به ما که مانند مهاجران مدینه‌ایم بپیوندید و هیچ مسلمانی نمی‌تواند از دستور ما سرپیچی نماید، همان‌گونه که مسلمانان نخستین از فرمان پیامبر (ص) سر باز نزدند (اشعری، ۱۳۶۲: ۵۰).

ازارقه در جهت دفع تهمت جرایمی که به زنان نسبت می‌دادند، به ظاهر الفاظ قرآن تمسک می‌کردند؛ به طوری که نقل شده: «عبیده بن هلال یشکری» از خوارج بصره، به مراد و ارتباط نامشروع با همسر مردی آهنگر متهم شد؛ زیرا بارها وی را دیده بودند که بدون اجازه آهنگر به خانه‌اش می‌رود. پس خوارج نزد «قطری بن فجائه» رفتند که پس از نافع، رهبر خوارج ازارقه بود. وی جایگاه دینی و موقعیت جهادی عبیده را به آنان یادآوری کرد، اما آنان اصرار داشتند که مانع وی از ادامه این عمل زشت شود. به همین دلیل قطری دستور داد تا وی را نزدش بیاورند. سپس عبیده و کسانی را که از او شکایت داشتند، با هم فراخواند. در این مجلس، عبیده با تمسک به آیه یازدهم سوره نور،^۱ به دفاع از خود پرداخت به طوری که حاضران در این مجلس با شنیدن آیه گریستند و او را در آغوش گرفتند و از او طلب بخشش کردند (ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۲۱-۱۲۲). بدین ترتیب

۱. «همانا کسانی که خبر دروغ (تهمت) را آوردند، گروهی از شما (منافقان) بودند. شما آن را شرّ مپندارید، بلکه این برایتان خیر است. گناه هریک از آنان بر عهده خود اوست، ولی آن که منشأ این شایعه بوده برای او عذاب بزرگ است» (نور: ۱۱).

آیه‌ای از قرآن، آنان را از دقت در ماجرای اتهام برحذر داشت. آن‌ها در برابر الفاظ قرآن کریم بدون تطبیق دادن معانی آن، در این مسأله نیندیشیدند و هم‌چنان که بی دلیل عبیده را متهم ساخته بودند، حکم برائت و پاک‌دامنی او را از آن عمل زشت نیز بدون دلیل صادر کردند.

امام علی (ع) در برابر این اقدام خوارج که ظواهر الفاظ را در مورد مسأله پیش‌گفته دستاویز قرار دادند، با آنان مناظره کردند اما به آیات قرآن استناد نفرمودند، بلکه با سیره و عمل پیامبر (ص) با آنان محاجّه کردند. برای نمونه این گفتار حضرت در خطاب به آنان است: «... آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) زناکار همسردار را سنگسار فرمود، و بر او نماز گذارد و پس از آن میراثش را به کسانش سپرد و دست دزد را برید و زناکار بدون همسر را تازیانه زد، پس از آن از مال و غنیمت به آنان سهمی مخصوص گردانید و آنان زنان مسلمان را به نکاح خویش درآوردند؟ پس پیغمبر خدا آنان را به گناهشان گرفته و حدّ خدا را بر آنان جاری ساخت، اما مانع بهره آنان از اسلام نگردید و نامشان را از بین مسلمانان خارج نفرمود» (سیدرضی، ۱۳۸۶: ۲۹۵). از این مطالب، می‌توان نتیجه گرفت که ازارقه، از زنان در جهت ایجاد بدعت‌هایی که به ذکر آن پرداختیم، استفاده کردند، به طوری که زنای محصنه را موجب مجازات سنگسار نمی‌دانستند (شهرستانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۲۱). علاوه بر این، از دیگر دلایل مخالفت ازارقه با حدّ رجم (سنگسار) این بود که آنان اعتقاد داشتند حدّ تازیانه، فقط برای مرد و زن زناکار است و حدّ رجم در قرآن نیامده و در نظر آنان، در سنت نیز حدیثی در این باره ثابت نشده است (ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۲۴).

مخالفت ازارقه با حکم سنگسار، نه‌تنها بیان‌کننده دیدگاه خوارج نسبت به شخصیت و نقش اجتماعی زنان و استفاده ابزاری از آنان است، بلکه نشان می‌دهد که مسائلی هم‌چون حکم سنگسار، در محدوده عقاید مذهبی ازارقه قرار نداشت تا آنان در برابر اجرای آن احساس مسئولیت و تعهد کنند، بدین جهت با آن مخالف بودند تا جایی که مرتکب زنای محصنه را هم‌چنان مسلمان می‌دانستند.

در نظر ازارقه عمل به ظواهر آیات قرآن، نماز و روزه، اهمیت بیش‌تری نسبت به اجرای حکم سنگسار داشت تا جایی که خواندن قضای نمازهای زن حائض را واجب شمردند (ابن حزم، ۱۴۰۵، ج ۴: ۱۸۹). علاوه بر این، ازارقه حدّ شرعی را بر کسانی جاری می‌کردند که «قذف»^۱ زنان شوهردار می‌نمودند. (اشعری، ۱۳۶۲: ۵۰؛ بغدادی ۱۳۵۸: ۴۸) ولی معتقدند

۱. قذف یعنی نسبت زنا یا لواط به دیگری (فلاح زاده، ۱۳۹۱: ۳۶۵).

بودند حدّ قذف برای فردی که مردان پاک‌دامن را به زنا نسبت دهد، ثابت نشده است؛ زیرا آنان به ظاهر آیه قرآن^۱ تمسک می‌جستند که در آن برای قذف مردان پاک‌دامن سخنی به میان نیامده است (ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۲۴).

۲. نجدات

«نجدات» از دیگر فرق خوارج بودند. آنان از پیروان «نجدۀ بن عامر حنفی» به‌شمار می‌آمدند. نجدات نیز مانند ازارقه، کشتن کودکان و زنان مخالفان خود را روا می‌دانستند (بغدادی، ۱۳۵۸: ۵۰). از نظر نجده، فرد زناکار اگر بدان کار، اصرار نوزد و از یاران وی باشد و نیز به این دلیل که گناهکاران به سبب نادانی، مرتکب گناه می‌شوند، معذور و مسلمان است. علت این گفتار بدان دلیل بود که نجده، پسرش «مضرج» را با لشکری از سپاهیان خود به قصد تصرف «قطیف» به بحرین فرستاد. پس از تسلط مضرج بر آن‌جا، لشکریان وی، قطیف را غارت کردند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند و پیش از این که خمس غنایم را تعیین نمایند، زنان را به عنوان سهم خویش برگزیدند و چنان بر خواسته خود اصرار داشتند که اظهار داشتند اگر ارزش آن زنان بیش از بهره ما باشد، بهای بیش‌تری را از دیگر اموالی که به غنیمت برده‌ایم، خواهیم پرداخت. زمانی که نزد نجده بازگشتند و از خفتن با زنان و استفاده از غنایم پیش از کنار نهادن خمس آن پرسیدند و با پاسخ منفی نجده روبه‌رو شدند، اظهار کردند که چون نمی‌دانستند آن کار روا نیست به آن کار دست یازیدند. بدین ترتیب نجده آنان را به سبب نادانی‌شان معذور داشت (اشعری، ۱۳۶۲: ۵۱-۵۲؛ بغدادی، ۱۳۵۸: ۵۱-۵۲).

در نتیجه از منظر خوارج نجدیه، نقش مذهبی زن، معذور دانستن فرد مرتکب زنا و مسلمان بودن وی در صورت ناآگاهی از آن کار و نیز در صورت اصرار نداشتن بر آن گناه است. این امر از یک طرف بیان‌گر سخت‌گیری نجدیه در برابر این عمل نارواست و از طرف دیگر، می‌تواند پایگاه اجتماعی زنان و اهمیت آنان را در نزد نجدیه نشان دهد.

۳. صفریه

دسته‌ای دیگر از خوارج، از اصحاب «زیاد بن صفار» بودند و بدین جهت آنان را «صفریه» نامیدند (شهرستانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۳۷) از جمله عقاید صفریه در مورد زنان، به

۱. «و کسانی که به زنان پاک‌دامن نسبت زنا دادند و چهار گواه بر این گفته نیاورند، پس آنان را هشتاد تازیانه زده، از این پس هرگز شهادت آنان را نپذیرید، و ایشان فاسقاند» (نور: ۴).

این نکته می‌توان اشاره کرد که حدّ رجم (سنگسار) را ساقط نمی‌دانند و بر اجرای آن اصرار دارند (شهرستانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۳۷). این مطلب، بیان‌گر اختلاف صفریه با ازارقه است که مخالف حکم سنگسار بودند. صفریه نه تنها حدّ سنگسار را برای مرتکب گناه زنا ساقط نمی‌دانستند، بلکه مرتکب آن عمل را زانی می‌نامیدند؛ زیرا معتقد بودند، هر عملی که حدّی بر آن تعیین شده، مرتکب آن فقط با آن گناه، نامیده می‌شود و نمی‌توان کلمه کفر را بر آنان اطلاق کرد و آنان را کافر شمرد. مثلاً مرتکب زنا یا سرقت یا قذف، زانی، سارق و قاذف نامیده می‌شود (اشعری، ۱۳۶۲: ۵۵).

آنان حتی معتقد بودند که زن مسلمان می‌تواند در «دارتقیه» با کافر ازدواج کند، زیرا از نظر آنان تقیه در قول جایز است نه در عمل (قاضی عضدالدین ایجی، بی تا: ۴۲۴؛ قلقشندی، ۱۹۶۲، ج ۱۳: ۲۲۵؛ شهرستانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۳۷). بنابراین از نظر صفریه، مشارکت زنان در مسائل اجتماعی - مذهبی، موافقت با حدّ سنگسار بر مرتکب عمل زنا و زانی خواندن وی و ازدواج زن مسلمان با کافر در دار تقیه است.

۴. اباضیه

شاخه بزرگی از خوارج، «اباضیه» نام دارد. این دسته بر امامت «عبدالله بن اباضیه» گرد آمدند و فرقه‌هایی پدید آوردند. آنان می‌پندارند که مخالفان آنان هر چند اهل نماز هم باشند، کافرند اما مشرک نیستند؛ بدین سبب زناشویی با زنان ایشان و ارث بردن از آنان را درست می‌دانند (اشعری، ۱۳۶۲: ۵۶؛ بغدادی، ۱۳۵۸: ۶۳). این امر در میان خوارج اباضیه، سبب اختلاف شد، چنان که یکی از اباضیه به نام ابراهیم، به خرید و فروش زن‌های مخالفان فتوا داد. در بیان علت این امر باید گفت که ابراهیم، گروهی از هم‌کیشان خود را به خانه‌اش دعوت کرد و کنیزش به دور از چشم ابراهیم، خود را در اختیار مهمانان قرار داد. این امر پس از آگاهی ابراهیم، اسباب خشم وی را فراهم کرد تا جایی که سوگند خورد که آن زن را به اعراب بدوی بفروشد، اما مردی به نام «میمون» او را سرزنش کرد و از او پرسید: «چگونه کنیزی مؤمن را به کافران می‌فروشی؟» ابراهیم در پاسخ به او، حلال دانستن خرید و فروش توسط خدا و سپس یاران خود را یادآور شد. بدین ترتیب میمون با این سخن ابراهیم، از وی و از کسانی که آن را جایز می‌دانند، بیزارى جست. در واقع میمون، به تحریم فروش اسیران زن مخالفان معتقد بود که به همین دلیل، «ابوییهس هیصم بن جابر»، رهبر خوارج بیهسیه، از وی بیزارى جست و او را کافر دانست، ولی بیزارى میمون از ابراهیم دیری نپایید، زیرا دیگر خوارج اباضیه، نامه‌ای به دانشمندان

خود درباره اختلاف آن دو نوشتند و خواستار حل این نزاع شدند. پس از دریافت پاسخ نامه مبنی بر این که فروش آن زن روا بوده و میمون و کسانی که از ابراهیم بیزاری جسته‌اند باید توبه کنند و نیز پافشاری ابراهیم بر عقیده خود مبنی بر خرید و فروش اسیران زن، میمون نیز از مخالفت با وی توبه کرد (بغدادی، ۱۳۵۸: ۶۷). بنابراین از نظر این دسته از خوارج، خرید و فروش زنان مخالفان مانعی ندارد؛ چون خدا خرید و فروش را حلال دانسته است.

۵. واقفیه

گروهی دیگر از اباضیه بودند که سخنی از حرام و حلال دانستن خرید و فروش زنان مخالفان بر زبان نراندند. واقفیه نیز به فرق مختلفی تقسیم شدند. گروهی از آنان، زناشویی زن مسلمان را با مرد کافر اجازه دادند اما «ضحاکیه» گروهی دیگر از اباضیه، این گونه امور را جایز نمی‌دانستند و حتی گروهی از آنان، از زنی که با کافر ازدواج کند، بیزاری جسته، معتقدند که بدین زن، چیزی از حقوقی که مسلمانان دارند، تعلق نگیرد و بر او پس از مرگش نماز خوانده نمی‌شود. در مقابل این گروه، دسته‌ای از اباضیه، زنانی را که به همسری کافران تن در دهند، دشمن نمی‌دانند (اشعری، ۱۳۶۲: ۵۶-۵۹؛ بغدادی، ۱۳۵۸: ۶۷) اما گروهی دیگر از اباضیه منسوب به «عبدالجبار بن سلیمان» از این زنان بیزاری جسته‌اند. زیرا عبدالجبار دختر خود را به «ثعلبه» داد و از او خواست تا چهار هزار درهم مهر برای او معین کند اما از آن‌جا که در نظر عبدالجبار، بالغ بودن دختر و اقرار وی به اسلام، پشتوانه محکمی برای گرفتن مهریه او از شوهرش بود، از ام‌سعید همسرش پرسید: «آیا دختری بالغ شده است؟» مادر گفت: «دختر چه قبل از بلوغ و چه پس از آن، مسلمان است و دیگر نیازی به اسلام او بعد از بلوغ نیست.» همین امر، باعث بحث و گفت‌وگوی وی با عبدالجبار شد و او سرانجام، باور همسر خود را انکار کرد. آن دو هم‌چنان در گفت‌وگو بودند که «عبدالکریم بن عجارده»، رهبر خوارج عجارده، بر آنان وارد شد و پس از آگاهی از ماجرا، از زبان ثعلبه که شاهد نزاع آن دو بود، اظهار داشت که تنها پس از بلوغ دختر، دعوت او به اسلام واجب است و پیش از آن، باید از او بیزاری جست (اشعری، ۱۳۶۲: ۵۲؛ بغدادی، ۱۳۵۸: ۵۵-۵۹). بدین ترتیب از نگاه این دسته از خوارج اباضیه به مسائل اجتماعی- مذهبی زن، اسلام زنان بعد از بلوغ و عدم ازدواج با کافر است.

۶. گروه‌های دیگر خوارج

دسته‌ای دیگر از خوارج، زناشویی با زنان مشرک را نه تنها در زمان جنگ بلکه در غیر آن نیز روا دانستند. از آن جمله می‌توان به «اخنسیه» اشاره کرد. آنان پیرو مردی از خوارج به نام «اخنس» بودند (اشعری، ۱۳۶۲: ۶۶؛ بغدادی، ۱۳۵۸: ۶۲). «هارون الضعیف» مردی دیگر از خوارج است که زناشویی زنان و مردان مخالف اسلام را با مسلمانان جایز دانسته و این عمل را بر آنان، مانند اهل کتاب حلال دانسته است (اشعری، ۱۳۶۲: ۶۲). از این جا بی‌توجهی این دسته از خوارج به نقش مذهبی زنان و مردان، به ویژه به اسلام آوردن و مسلمانی آنان در امر ازدواج روشن می‌گردد. در مقابل این دسته از خوارج، «معبديه» پیروان «معبد بن عبدالرحمان» با زنان غیر مذهب خود ازدواج نمی‌کردند (اشعری، ۱۳۶۲: ۶۲).

بدعت شرم‌آور دیگری که خوارج در مورد زنان پدید آوردند، ازدواج با محارم دختری بود. این عقیده را «عجارده»، و «میمونیه»، پیروان میمون از خوارج اباضیه، به وجود آوردند. آنان معتقد بودند که زناشویی با دختر پسر و دختر دختر و همچنین دختران اولاد برادر و خواهر به این دلیل که قرآن آنان را در ردیف محارم ذکر نکرده، جایز است و خداوند تنها زناشویی با دختر برادر و دختر خواهر را حرام فرموده است (ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۳۱؛ اشعری، ۱۳۶۲: ۵۲-۵۳؛ بغدادی، ۱۳۵۸: ۵۳-۵۷).

ج) بررسی نظریه سیاسی - مذهبی خلافت یا امامت زنان از دیدگاه خوارج

شبیبه

خلافت یا امامت، یکی از ارکان اصلی اندیشه مسلمانان و به تبع آن اهل سنت و شیعیان در ابعاد سیاسی، مذهبی و معنوی است. اصطلاح خلیفه، از لغت عربی «خلف» ریشه می‌گیرد که به معنای «وا پس نهادن» و «جانشین ساختن» است؛ بنابراین، خلیفه به معنای جانشین، وکیل، قائم مقام و نماینده می‌آید. این واژه در قرآن مجید درباره حضرت آدم (ع) به کار رفته و از او به عنوان جانشین خدای متعالی یاد شده است.^۱ در آیین اسلام، خلیفه عنوانی است که به جانشین حضرت رسول (ص) داده شده و او

۱. «یاد کن آنگاه را که پروردگارت فرشتگان را فرمود: "من می‌خواهم بر روی زمین جانشینی قرار دهم." گفتند: "آیا در آن جا کسی را قرار می‌دهی که در آن تباهی کند و خون بریزد." (بقره: ۲۸). همین طور به داوود (ع) گوید: «یا داوود ما تو را در زمین جانشین ساختیم؛ لذا تو میان ایشان بر عدل حکم کن» (ص: ۲۶۹).

قدرت و مرجعیت کامل در همه مسائل دینی و دنیوی را دارد مشروط بر این که همواره به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) عمل نماید. امام واژه‌ای است که در آثار فقهی اسلام بر این مقام دلالت دارد. امام در لغت به معنای پیشوا، پیشرو و کسی است که گروهی پیرو اویند (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱: ۲۱۵). در اصطلاح، در بیان مفهوم امام گفته‌اند: «امامت، ریاست عمومی در امور دین و دنیا است» (شیخ مفید، ۱۳۵۸: ۲۸۰).

خلیفه بنابر کتب سیاسی اهل سنت، به طور مطلق ضرورت دارد که مرد، بالغ، سلیم‌العقل، آزاده، آگاه از دیانت، نیرومند، عادل و از قریش باشد؛ اما افضلیت و معصومیت را از دلایل و شرایط اصلی امامت نمی‌دانستند (غزالی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۱۴).

اصل انتخاب در مسأله خلافت و امامت، در فقه اهل سنت نیز اهمیت دارد. بنابر نظر آنان، هر نامزد خلافت که شرایط انتخاب شدن را احراز کند، می‌تواند انتخاب شود. این آیین با یک پیمان و بیعت یعنی گرفتن قول اطاعت، استوار می‌گشت (حلبی، ۱۳۸۵: ۴۵).

شیعیان درباره امامت، معتقدند که جانشین پیامبر اکرم(ص) باید از میان یکی از افراد اهل بیت آن حضرت باشد و گویند پیامبر این شخص را صریحاً و به دستور خدا معین فرموده و به مردم نیز ابلاغ شده است. شیعیان بعدها دایره این شرط را محدودتر ساختند و گفتند: امام نه تنها باید از اهل بیت پیامبر(ص)، بلکه باید از اولاد حضرت فاطمه (س) و پسرعمویش امام علی (ع) باشد. علاوه بر این، آنان معتقدند که امام، امامت خود را از سوی خدا تلقی می‌کند، زیرا امامت از نظر آنان «لطف» است و لطف کردن، واجب است (علامه حلّی، بی تا، ج ۱: ۴۳-۴۴). امام رضا(ع) نیز پس از بیان این مطلب که امامت، از منازل انبیا و وارث اوصیاست، می‌فرماید: «امامت، خلافت خداوند و رسول اکرم (ص) و امیرمؤمنان علی (ع) و میراث حسن(ع) و حسین (ع) است. امامت، زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین و ریشه اسلام و شاخه بلند اسلام است» (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۹۷).

خوارج در مسأله خلافت یا امامت، همگی بر این قول متفقند که این مقام نه تنها مخصوص خاندانی معین یا قبیله‌ای خاص از عرب نبوده، بلکه حق آن را به جنسیت معینی یا گروه ویژه‌ای از مردم هم اختصاص نمی‌دادند (ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۰۹). بنابراین، در عقاید خوارج درباره مسأله امامت، نسبت اهمیتی نداشت و حتی برخی فرق خوارج، اشکالی نمی‌دیدند که زن، پیشوای دینی باشد. از جمله این فرق می‌توان به «شیبیه» اشاره کرد (بغدادی، ۱۳۵۸: ۶۸-۶۹). در واقع، نقطه آغاز طرح امامت زنان خوارج را باید در قیام

شبیب بررسی نمود. بر این اساس، ابتدا به شرح قیام او به لحاظ تاریخی و سپس از نگاه ملل و نحل نویسان خواهیم پرداخت.

برخی از تاریخ نگاران مانند طبری، مسعودی، یعقوبی و ابن اثیر، معتقدند شبیب زمانی که حجاج بن یوسف از سوی عبدالملک بن مروان (حک ۶۶-۸۶ ق.م) بر کوفه حکمرانی می کرد، شورش خود را با تسخیر مداین آغاز کرد. وی پس از چندین حمله ناگهانی به سپاه عظیم کوفه و شکست آنان، همراه با همسرش «غزاله» و گروهی از زنان که مانند مردان لباس رزم بر تن داشتند، وارد کوفه شد. در این زمان (۷۷ قمری) غزاله به واسطه انجام دادن نذر خود که خواندن دو رکعت نماز بود به طوری که در رکعت اول، سوره بقره و در رکعت دوم، سوره آل عمران را قرائت نماید، به مسجد جامع کوفه رفت. از سوی دیگر، با ورود شبیب به کوفه، حجاج که با شکست های مکرر در مقابل شبیب، ناتوان شده بود، طی نامه ای به شام از عبدالملک کمک خواست. بدین ترتیب، عبدالملک سپاهی را به فرماندهی «سفیان بن ابرد کلبی» برای مقابله با شبیب فرستاد. در درگیری که بین سپاهان شام و شبیب در نزدیکی کوفه به وقوع پیوست، برادر شبیب و غزاله، کشته شدند و شبیب که توان مقاومت خود را از دست داده بود، به شهر «انبار» رفت. در این جا نیز از تعقیب سپاهیان حجاج در امان نماند و سرانجام به اهواز برگشت و با سپاهیان شام به نبرد پرداخت، اما هنگام عبور از روی پل نهر «دجیل»^۱ در رودخانه افتاد و غرق شد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۲۶۷؛ یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۲۵؛ مسعودی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۵۷؛ ابن اثیر، ۱۴۰۸، ج ۳: ۱۲۳).

برخی ملل و نحل نویسان، از جمله بغدادی، با نگاهی متفاوت از تاریخ نویسان، معتقدند که شبیب به «ابی الصحاری» کنیه داشت. شبیب، نخست از یاران «صالح بن مسرح خارجی» بود و پس از وی جانشین و سپهسالار لشکر او شد. بدین جهت، شبیب به دلیل انتساب به صالح، صالحیه نیز خوانده شده اند. بغدادی هم چنین می گوید که برخی شبیب را از خوارج صفریه می دانند و برخی نه صفری و نه ازرقی. بنابر روایت بغدادی، شبیب پس از چند درگیری با حجاج و شکست وی، شبی با هزار کس از خوارج به کوفه شبیخون زد و مادرش غزاله^۲ و زنش «جهیزه» با دویست تن از زنان خوارج با وی همراه بودند که هریک نیزه ای در دست و شمشیری بر کمر داشتند. شبیب با این گروه، شبانگاه به کوفه

۱. در نزد اعراب، رود کارون، دجیل خوانده می شد (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۵۰).
۲. برخی غزاله را مادر و برخی دیگر همسرش دانسته اند.

آمد و به مسجد جامع رفت و پاسبانان و مسجدنشینان را کشت و مادرش غزاله را بر منبر نشانید. از آن پس غزاله به ایراد خطبه پرداخت و تا بامداد، سپاهیان بر وی گرد آمدند. پس از آن، شیبب با پیروانش در مسجد کوفه نماز گزارد و در دو رکعت نماز صبح، سوره بقره و آل عمران را خواند. سرانجام با ورود حجاج به همراه هزار تن از سپاهیان به کوفه، دو گروه در بازار کوفه به نبرد پرداختند (بغدادی، ۱۳۵۸ : ۶۸ - ۷۰).

بغدادی سپس به شرح کشته شدن شیبب می پردازد و در این مورد با طبری و مسعودی همداستان است، به جز این که وی از یک طرف، علت اصلی مرگ شیبب را بریدن ریسمان‌های پل رود دجیل توسط سپاهیان شام و در نتیجه، واژگونی وی با اسبش در رودخانه و سرانجام غرق شدن او می‌داند. از طرف دیگر، یادآور می‌شود که پس از مرگ شیبب، در سوی دیگر رود دجیل، یاران وی در سال ۷۷ قمری، با مادرش غزاله به عنوان امام و رهبر بیعت کردند ولی امامت وی دیری نپایید؛ زیرا سفیان بن ابرد کلیبی پس از آن که سپاهیان ریسمان‌های پل را دوباره بستند و از رود دجیل گذشت، بیش‌تر خوارج و غزاله مادر شیبب و جهیزه زن او را کشت (بغدادی، ۱۳۵۸ : ۷۰).

از مقایسه روایت طبری، مسعودی، یعقوبی و ابن‌اثیر با روایت بغدادی در شرح قیام شیبب، نخست تفاوت نظر آنان در مورد نام همسر و مادر شیبب، خواندن دو رکعت نماز در مسجد کوفه توسط افراد مختلف از آن جمله غزاله، شیبب و یارانش، شمار زنان در سپاه شیبب، امامت غزاله مادر او و سرانجام علت مرگ شیبب به دست می‌آید. دوم، تنها شباهت این دو روایت یعنی حضور زنان با پوشش لباس جنگی در سپاه شیبب، نشان داده می‌شود. سوم، مشخص می‌گردد که روایت بغدادی به لحاظ نقش سیاسی - مذهبی زنان، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا علاوه بر این که به حضور دویست تن از زنان خوارج در این قیام اشاره می‌کند، امامت غزاله مادر شیبب و بیعت با وی را نیز بیان می‌نماید، در صورتی که به دلیل اهمیت بیش‌تر حوادث سیاسی، در تواریخ عمومی فقط به شرح قیام شیبب پرداخته شده و به امامت زنان شیببیه اشاره‌ای نشده است. بدین ترتیب موضوع امامت زنان، از دیگر مسائل مطرح شده در باور سیاسی - مذهبی خوارج شیببیه بود. از این جا روشن می‌شود که آنان مقام خلافت را به جنسیت معینی اختصاص نمی‌دادند.

مسأله امامت زنان در باور شیببیه، سبب انتقاد برخی از فرق‌نویسان نسبت به این موضوع شد. از جمله «عبدالقادر بغدادی». وی معتقد است که باید به خوارج شیببیه متذکر

شد که آنان کسانی هستند که خروج عایشه را با لشکری که از جهت «ام‌امؤمنین» بودنش هریک از آنان بر وی محرم بودند، زشت و نادرست شمردند و آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»: زن‌ها باید در خانه‌ها متمکن بوده، استقرار داشته باشند. (احزاب: ۳۳) را درباره او خواندند. پس چرا این آیه را برای غزاه مادر شیبیب نخواندند؟ چرا زنانی را که با وی به جنگ با حجاج پرداختند، تکفیر نکردند؟ اگر شوهران و پسران و یا برادران آن زنان با آنان بودند و قیامشان در آن حال مانعی نداشت، با عایشه نیز برادرش «عبدالرحمان» و پسرخواهرش «عبدالله بن زبیر» بود که همه اینان به او محرم بودند. حتی همه مسلمانان فرزند عایشه شمرده شده و محرم او بودند. علاوه بر این خوارج شیبیبیه، با پذیرش امامت و رهبری غزاه، بدعتی را در دین خود پدید آوردند که سزاور آنان بود (بغدادی، ۱۳۵۸: ۷۱).

نقد بغدادی، بیان‌گر دیدگاه خصمانه وی نسبت به نگاه خوارج در مسأله امامت زنان است؛ زیرا وی که مذهب سنی دارد، ابتدا به طرف‌داری از قیام او می‌پردازد و سپس با نگاهی انتقادی که باید فاقد حبّ و بغض باشد، به نقد اندیشه خوارج شیبیبیه در مورد نادرست بودن خروج عایشه می‌پردازد و آنان را به دلیل طرح نظریه سیاسی-مذهبی امامت زنان، نکوهش می‌کند. در عین حال این نقد می‌تواند بیان‌گر این نکته نیز باشد که با اهمیت‌ترین مسائل مربوط به زنان در نزد خوارج مسأله امامت زنان بود که در قالب بدعت توسط آنان مطرح شد.

نتیجه

به طور کلی در این مقاله، به بررسی نگاه خوارج به مسائل مختلف زنان پرداخته شد. در مورد مسائل سیاسی زنان از منظر خوارج، ذکر این نکات اهمیت دارد که برخی از زنان در نزد خوارج به لحاظ سخنرانی‌ها و فعالیت‌های ضد اموی، نفوذ بسیاری داشتند. به همین دلیل خلفا و کارگزاران اموی، آنان را تعقیب، آزار و شکنجه می‌کردند و سرانجام به قتل می‌رساندند. علاوه بر این، حضور زنان در قیام‌های خوارج و مبارزه با مخالفان در کنار مردان در میدان جهاد و سرانجام آرزوی شهادت، در بررسی نقش و مسائل سیاسی زن از دیدگاه خوارج دارای اهمیت است.

از سوی دیگر، مسائل اجتماعی-مذهبی زن از منظر فرق مختلف خوارج، در بدعت‌هایی خلاصه می‌شود که آنان در مسائل مربوط به زنان پدید آوردند. از جمله این

بدعت‌ها به شرط هجرت در امر ازدواج، جواز و تحریم زنا، محصنه و حکم سنگسار، ازدواج و عدم زناشویی زن مسلمان با کافر و مشرک، حلال و حرام دانستن خرید و فروش اسیران زنان مخالفان و ازدواج با محارم دختری می‌توان اشاره کرد. مهم‌ترین بدعت خوارج در مسائل زنان، موضوع امامت و پیشوایی آنان بود که به طرح نظریه سیاسی- مذهبی امامت زنان و جایز دانستن آن در فرقه خوارج شبیهه انجامید. عبدالقاهر بغدادی به این نظریه نقد جدی وارد کرد.



کتابنامه

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (۱۳۸۵). *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۵.
- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن الکریم الشیبانی (۱۴۰۸). *الکامل فی التاریخ*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲ و ۳.
- ابن اعثم کوفی، ابی محمد بن احمد (۱۴۰۷). *الفتوح*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۷.
- ابن العبری، ابوالفرج بن اهرن (۱۳۷۷). *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن حزم اندلسی، علی بن محمد (۱۴۰۵). *الفصل فی الملل والاهواء والنحل*، بیروت، دارالجمیل، ج ۴.
- ابن منظور (۱۴۰۸). *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱.
- ابوزهره، محمد (۱۳۸۴). *تاریخ مذاهب اسلامی*، ترجمه علی رضا ایمانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱.
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۳۶۲). *مقالات اسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۰۷). *الاعانی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۶.
- ایجی، قاضی عضدالدین عبدالرحمان بن احمد (بی تا). *المواقف*، بیروت، عالم الکتب.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر (۱۳۵۸). *الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام*، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی.
- پطروشفسکی، ایلیاپاولیچ (۱۳۵۴). *اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۵). *تاریخ اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام*، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.

- سیدرضی (۱۳۸۶). *نهج البلاغه*، ترجمه محمدعلی انصاری قمی، چاپ ششم، قم، مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج).
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۸۷). *الملل والنحل*، قاهره، مکتبه مصطفی البانی حلبی، ج ۱.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بابویه (۱۴۰۴). *عیون اخبارالرضا*، ج ۱، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷)، *تاریخ الطبری (تاریخ الامم والملوک)*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی، ج ۵ و ۶.
- علامه حلی (بی تا). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)، ج ۱۱.
- غزالی، امام محمد (۱۳۷۷). *احیاء علوم الدین*، قاهره، بدی طبانه، ج ۱.
- فلاح زاده، محمدحسین (۱۳۹۱). *آموزش فقه*، قم، انتشارات الهادی.
- قادری، حاتم (۱۳۷۸). *اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام*، تهران، سمت.
- قلقشندی، ابوالعباس احمد بن علی (۱۹۶۲). *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي؛ المؤسسه المصریه العامه، ج ۱۳.
- لسترنج، گی (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۴۲۱). *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه شرح امیرمهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۳.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) (۱۳۵۸). *ضمیمه الفرق بین الفرق عبدالقادر بغدادی*، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی.
- ولهاوزن، یولیوس (۱۳۷۵). *تاریخ سیاسی صدر اسلام (شیعه و خوارج)*، ترجمه محمدرضا افتخارزاده، قم، دفتر نشر معارف اسلامی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی) (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲.